مقدمه چهارم: امکان تقیید

مرحوم نایینی، اولین مقدمه از مقدمات حکمت را امکان تقیید می‌داند و می‌نویسد:

«(الأولی) ان یکون متعلق الحکم أو موضوعه قابلا للانقسام إلی قسمین مع قطع النّظر عن تعلق الحکم به إذ مع عدم قبوله للانقسام فی مرتبهٔ سابقهٔ علی الحکم کانقسام الواجب إلی ما یقصد به امتثال امره و ما لا یقصد فیه ذلک و انقسام المکلف إلی العالم و الجاهل بالحکم یستحیل فیه الإطلاق کما یستحیل فیه التقیید علی ما أوضحنا بیان ذلک فیما تقدم»[1]

ما می‌گوییم:

مرحوم خویی در محاضرات درباره این مطلب می‌گوید:

«ان الإطلاق أو التقیید تارهٔ یلحظ بالإضافهٔ إلی الواقع و مقام الثبوت. و أخری بالإضافهٔ إلی مقام الإثبات و الدلالهٔ، أما علی الأول فقد ذکرنا غیر مرهٔ انه لا واسطهٔ بینهما فی الواقع و نفس الأمر و ذلک لأن المتکلم الملتفت إلی الواقع و ماله من الخصوصیات حکیماً کان أو غیره فلا یخلو من أن یأخذ فی متعلق حکمه أو موضوعه خصوصیهٔ من تلک الخصوصیات أو لا یأخذ فیه شیئاً منها و لا ثالث لهما، فعلی الأول یکون مقیداً، و علی الثانی یکون مطلقاً، و لا یعقل شق ثالث بینهما یعنی لا یکون مطلقاً و لا مقیداً. و من هنا قلنا ان استحالهٔ التقیید تستلزم ضرورهٔ الإطلاق و بالعکس.»[2]

توضیح:

۱. در مقام ثبوت، مراد متکلم یا مطلق است و یا مقید و شق ثالث ندارد.

۲. چرا که فی الواقع متعلق و یا موضوع یک حکم یا مطلق است و یا خصوصیتی در آن دخالت دارد.

۳. [ما می‌گوییم: سابقاً گفته‌ایم که در مقام ثبوت، ممکن است متکلم در مقام اهمال باشد و مراد جدی‌اش از این کلام، همان مهمل باشد. توجه شود که آنچه فی الواقع دو حالت بیشتر ندارد و رابطه واقعی حکم و موضوع است. ولی اگر مرادمان از مرحله ثبوت، مراد متکلم در این کلام باشد که واقعاً چه می‌خواسته بگوید، امکان فرض اهمال در مقام ثبوت وجود دارد.]

۴. به همین جهت می‌گوییم اگر تقیید محال باشد، بالضروره اطلاق واقع و حاصل است. (چرا که شق ثالث ندارد.)

---

[1]. اجود التقریرات، ج۱، ص۵۲۸

[2]. محاضرات، ج۵، ص۳۶۴

ایشان سپس می‌نویسد این سخن در صورتی کامل است که رابطه اطلاق و تقیید را تضاد بدانیم ولی اگر رابطه آنها را عدم و ملکه به حساب آوریم، در این صورت هم اگرچه استحاله یک طرف، به معنای ضرورت طرف دیگر نیست ولی می‌توان گفت استحاله یک طرف مستلزم استحاله طرف دیگر هم نیست.

ایشان برای این مدعا چنین مثال می‌زند که: «اگر علم به کنه ذات الهی محال است، این دلیل نمی‌شود که جهل به کنه ذات الهی هم محال باشد.»

«کما هو الحال فی العلم و الجهل بالإضافة إلی ذاته سبحانه و تعالی، فان العلم بکنه ذاته تعالی مستحیل.

و من الواضح ان استحالته لا تستلزم استحالة الجهل به، بل تستلزم ضرورته رغم ان التقابل بینهما من تقابل العدم و الملکة»[1]

[1]. همان، ص۳۶۵